



۲۰۱۷/۰۱/۱۸



حنیف رهیاب رحیمی

طوطی ها

گویند شخص ممسک و مودی، طوطی داشت که او را نهایت خوار نگه میداشت چنانچه از خوراکه های لازم و



ضروری که دیگر طوطی ها می خوردند، او از آنها کاملاً بی بهره بود و صاحبش هر روز یک مقدار ناچیز دانه و نان پسمانده در قفس برایش می انداخت. بهمین خاطر عقده گرفته بود و نهایت بد زبان و مردم آزار شده بود. هر روز از داخل قفسش مردم آزاری می کرد و هر کسی را که می دید صرف نظر از اینکه مرد است یا زن، کودک است یا بزرگسال، حتی صاحب مودی اش را دشنام می داد و الفاظ بد و رکیک نثار می کرد.

مردم منطقه پس از مدتی، موجودیت این طوطی را برای شان آزار دهنده و توهین کننده دانستند و متفقاً به این فیصله رسیدند که این طوطی در پهلوی اینکه همه را به تکلیف ساخته، در برهم زدن تربیه و اخلاق کودکان تأثیر منفی گذاشته و باید از منطقه گم شود. اما صاحب طوطی از نطق و گفتار روان و سلیس طوطی اش اگرچه الفاظ بد و بیراه بود، من من گوشت می گرفت و زیاد خوش بود در حالیکه به داشتن آن افتخار می کرد، به شکایت و نارضایتی مردم هیچ التفاتی نمی کرد.

مردم پس از اینکه بی تفاوتی صاحب طوطی را دیدند به قاضی شهر عارض شدند. قاضی صاحب طوطی را احضار کرد و پس از اینکه شکایت مردم را به اطلاعش رساند، او را اخطار داد که طوطی اش، اخلاق و تربیه کودکان منطقه را خراب ساخته و باید یا رهایش کند که برود و یا ازینجا انتقالش بدهد کدام جای دیگر.

صاحب طوطی با شنیدن فیصله قاضی به تشویش شد و در پی چاره و دریافت راه حل برای مشکلش افتاد. پس از مشوره با دوستان و خانواده بالاخره یگانه راهی که به نظرش مناسب و قابل قبول آمد، این بود که طوطی را ببرد به خانه ملا. چون خبر داشت که ملا دو طوطی قران خوان و مؤدب دارد و می تواند طوطی این شخص را تحت تربیه و تربیت خود گرفته، ادب و اخلاق و تلاوت قرانکریم را یاد بدهد که هم شکایت مردم رفع گردد و هم طوطی اش با فضیلت و دارای تعلیم و تربیه دینی شود.

شخص یک پاکت نقل و مقداری پول نقد گرفته، راهی خانه ملا که یک آدم پول دوست و شکم پرست بود، شد. ملا که طوطی های خود را درست آب و دانه داده نمی توانست و بیچاره ها را خوار نگه کرده بود، در اول از قبولی طوطی این شخص انکار کرد، اما پاکت نقل و وعده یک مقدار پول، تنگ ملا را سست ساخت و با خود گفت به این ترتیب هم خُرما و هم ثواب را کمایی می کند زیرا هم مفاد نقدی و هم طوطی شخص را تلاوت قرانکریم و گپ های مؤدبانه می آموزاند و از بد و بیراه گفتن رهایی می بخشد و ثواب کمایی می کند.



سه قفس طوطی کنار هم گذاشته شد و طوطی های ملا با گفتن «سلام علیکم» طوطی جدید را خوش آمدید گفتند اما جوابی نشنیدند. ملا و صاحب طوطی هر کدام، طوطی ها را بحال شان گذاشته و خود پی کار شان رفتند. ملا که بالای طوطی هایش اعتماد کامل داشت هر صبح تنها آب و دانه شانرا کنترل می کرد و آنها را گذاشته بود تا با خاطر جمع به تعلیم و تربیه طوطی بد زبان بپردازند. دو سه ماه سپری شد، شخص به فکر اینکه مشکل بد زبانی طوطی اش رفع شده رفت و آنرا گرفته دوباره بخانه اش برد و قفسش را در جای همیشگی اش آویزان کرد. طوطی از آمدن دوباره در جای اصلی اش بیحد خوش شد و پس از لحظاتی به مجرد دیدن تعدادی از بینندگان منطقه یکبار با صدای بلند گفت:

- السلام علیکم.

مردم منطقه بسیار خوش شدند و چک چک ها کردند اما طوطی که از برخورد ملا و بودن با طوطی های ملا خاطرات ناخوشی با خود داشت و این مدت را به بسیار سختی گذرانده بود، دفعه‌ا گفت:

- ملا حرامخور است.

- ملا زنا کار است.

مردم با شنیدن این سخن طوطی حیران شدند و بین هم به مشوره و مذاکره پرداختند که باز هم همان آش است و همان کاسه و طوطی نه تنها هیچ اصلاح نشده بلکه نسبت به سابق بد زبان تر هم شده. ولی در آنطرف هم قضیه طور دیگری شده بود. ملا بمجردیکه با طوطی هایش تنها شد، یکی از طوطی ها گفت:

- السلام علیکم ملا.

ملا جواب سلامش را داد و گفت جای رفیق تان سبز باشد از رفتنش دق هستین؟ دفعته یکی از طوطی ها دیگر ملا صدا کرد:

ملا حرامخور است، ...

و دیگرش صدا کرد: ملا زناکار است...

ملا از شنیدن این جواب طوطی هایش حیران و پریشان شد که این بدبخت تمام راز هایش را نزد مردم فاش می کنند بناءً دوان دوان نزد صاحب طوطی بد زبان رفت اما دید که طوطی او هم یک گپ خوب می زنه و باز دفعته به دو و دشنام می پردازد و بدی ملا را می گوید.

دیدن این حالت، هم ملا و هم شخص صاحب طوطی را وادار ساخت تا بحال طوطی های شان فکری کنند و پیش از اینکه شکایت مردم بلند شود، و رسوایی ملا بیشتر گردد خود را نجات دهند، پس از فکر زیاد هر دو مصمم به این شدند که در جنگل نزدیک منطقه شان رفته طوطی های دوست داشتنی اما بد زبان شان را در همانجا رها و خود را از غم خلاص کنند.

روز دیگر هر سه طوطی یکجایی از شر صاحبان خسیس و ممسک شان نجات یافتند و بقیه عمر را در پرتو آزادی و آزادگی و فارغ از منت و ممسکی صاحبان شان در شاخه های درختان و در کنار گل‌های رنگارنگ چمن ها و باغستان ها، با رفاقت و صمیمیت سپری نمودند.

آنها به افتخار طرح پلان عالی و عملی ساختن موفقانه آن بخاطر آزادی شان تا آخر عمر باهم دوست و رفیق باقی ماندند و دیگر مجبور نشدند در مورد کسی گپ خوب یا بد بزنند.

(پایان)